یوران تربورن، پروفسور جامعه شناس سوئدی، در حال حاضر در دانشگاه کمبریج مشغول تدریس است. وی سالهای متمادی در دانشگاههای سراسر دنیا، از جمله کشورهای اروپای شرقی، اروپای غربی، امریکای شمالی و لاتین، استرالیا و اسیا- تهران و سئول- تدریس نموده است. او نگارنده بسیاری از کتاب‌های تحقیقاتی می باشد. از آخرین آثار او، میتوان از «از مارکسیسم به پست-مارکسیسم؟» ،«جهان: راهنمای یک مبتدی» نام برد. مقاله زیر قسمت کوتاهی از کتاب «از مارکسیسم به پست-مارکسیسم؟» می باشد، بخشهای دیگری از این کتاب در آینده در دریچه ها منتشر خواهد شد.

از مارکسیسم به پست مارکسیسم

دین و آینده گرایی

اثر: یوران تربورن

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات:۳۱۴۳

چرخش مذهبی اروپا

عجیب ترین تحول تئوریکی نظری در فلسفه اجتماعی جناح چپ در دهه گذشته یک چرخش مذهبی بوده است. در اساس، این به معنی در آغوش کشیدن ایمان مذهبی نیست، بلکه بعضی از روشنفکران سابق چپ به تائید یک نوع یهودیت قومی-مذهبی می پردازند، و در اغلب موارد نشانه ای از یک رابطه شخصی خاص، فراتر از اعتقاد، به یک شخصیت مذهبی وجود دارد- مثلاً زمانی رجیس دبرای نوشت: «سه چیز زندگی مرا [ب عنوان متفکر] پر کرده است، جنگ، هنر و مذهب».[1] در عوض، چرخش مذهبی خود را در یک علاقه علمی به مذهب، و در بکارگیری مثالهای مذهبی در مباحث فلسفی و سیاسی نشان می دهد. در مقایسه با

1 R. Debray, Le feu sacre, 2003

آزادی خواهی مذهبی امریکای لاتین، که یک تعهد مذهبی به عدالت احتماعی بود و توسط کیشیشان کاتولیک هدایت می شد، شکل اروپایی ان یک گفتمان مذهبی است.
در اینجا، کار اصلی این است که دبرای، در کتاب *آتش مقدس* و *خدا: یک سفرنامه*، استعداد ادبی خود را با تحقیقات علمی در ساختار روایات یهودی-مسیحی، «روشهای مذهبی برای حفظ، جابجایی و سازماندهی»، و آتش دوباره مذهب در سراسر دنیا[2]، عوض می کند. با این حال، دبرای برای اولین بار این تم را در کتاب *نقد منطق سیاسی* (۱۹۸۳–۱۹۸۱) و ملاحظات وی بر ناخود آگاهی دینی در سیاست و اشکال سیاسی تقدس پرورش می دهد؛ او مطالعات مذهبی بزرگسالانه خود را با یک بیوگرافی از پاپ گریگوری در قرن یازدهم هجری، وقتی که به عنوان یک پارتیزان انقلابی در شهر کوچک کامیری در بولیوی زندانی بود آغاز نمود، چرا که متون مسیحی تنها منبع غیر سانسور شده‌ای بود که ارزش خواندن در زندان را داشت.[3]
آلن بادیو، مائوئیست سابق، فعال مبارز کنونی و نیز فیلسوف به یک رابطه شاعرانه و شخصی قدیمی به سنت پل، به کسی که او در «تلاش خود در یافتن یک شخصیت جدید مبارز برای جانشینی لنین ...مراجعه می کرد»، اشاره می کند. حواری بادیو، ظاهراً «پایه های عام» در نامه وی به غلاط، را می نهد: «نه یهودی و نه یونانی، نه برده و نه ازاد، نه مرد و نه زن وجود ندارند»[4] اسلاوی ژیژک، به نوبه خود تشابه بین پاول و لنین را به شکل سه جفتِ راهنما تفسیر می کند: مسیح/پاول، مارکس/لنین و فروید/لاکان. اما نکته اصلی وی در کتاب *در باره اعتقاد*(۲۰۰۱)، بحث در مورد ارزش‌های اخلاقی معتبر اعتقادِ بی قید و شرط سیاسی می‌باشد تا مذهبی و با هیچ چیزی از جمله آنچه که کیرکهگارد «تعلیق مذهبی اخلاق» می نامید نیز سازش نمی کند. در نتیجه بیرحمی لنین و بنیادگرایان مذهبی افراطی به مثابه امری قابل تحسین مطرح می شود. ژیژک همچنین شیفته کتاب ایوب، به عنوان «شاید اولین نقد ایدئولوژی»، است.[5] در همین حال، میکائیل هارت و انتونیو نگری در کتاب امپراتور، در یک توضیح از «زندگی آینده مبارزه جویی کمونیستی» انرا به عنوان نمونه مذهبی خفیف ترِ سنت

2 R. Debray, God: An Itinerary, 2004
3 R. Debray, Critique of Political Reason, 1983
4 Badiou, Saint Paul: the Foundation of universalism, 2003
5 Zizek and Daly, Conversation with Zizek

فرانسیس از آسیزی، بسط می دهند.[6] یورگن هابرماس نیز با روش اعتدال آمیز خود با احترام به مذهب پرداخت: «تا وقتی که واژه‌های بهتری در محیط گفتمان منطقی برای آنچه که دین می‌تواند بگوید وجود ندارد، آن [دلیل ارتباطی] با پارسا منشی با مذهب همزیستی خواهد داشت، نه از آن حمایت می‌کند و نه با آن مبارزه خواهد نمود.»[7] هابرماس حتی فراتر رفته و این ادعا که مفهوم زبان وی و عمل و کنش ارتباطی ان، « خود از میراث مسیحیت تغذیه می شود» را می پذیرد.[8] او می‌نویسد « برای من، مفاهیم اولیه اخلاق فلسفی... موفق به کشف همه شهودی که در حال حاضر به شکل دقیقتری در زبان کتاب مقدس ابراز می شوند، نشده است»[9]

هنگامی که اتحاد شوروی زوال یافت، ولفگانگ فریتس هاوگ فیلسوف مارکسیست المانی، یکی از ستایشگران تلاشهای رفرمیستی گورباچف، مشغول مطالعه کتاب *شهر خدا* نوشته اگوستین ، که گفته می‌شود در بر دارنده افکار بزرگ مذهبی در مورد سقوط رم است، به زبان اصلی، یونانی، شد .[10] هارت و نگری نیز به همین اثر رجوع نموده، و با یک بند بازی ادیبانه عادی جای پدر کلیسا را با عضو اتحادیه کارگران صنعتی جهان در اوایل قرن بیستم عوض می کنند(«از این منظر اتحادیه کارگران صنعتی جهان، بزرگترین پروژه اگوستینی دوران مدرن است»).[11] این شیفتگی گسترده نسبت به دین و مثالهای دینی، عمدتا مسیحی، ممکن است به عنوان شاخصی از یک روحیه و حالت متنوع فرهنگی در نظر گرفته شود، که ظاهرا پست مدرنیته به عنوان یک اتیکت خوب به آن خدمت می کند. آینده به عنوان الترناتیو محو و یا مبهم می گردد، و آنچه که مهم می‌گردد ، ریشه ها، تجربیات و سابقه می باشند. یک آموزش کلاسیک اروپایی، بلوغ در محیطی غیر سکولار، و فرد میانسالی که فاصله مطمئنی از هر گونه وظایف اعتقادی دارد، مسیحیت را یک تجربه طبیعی تاریخی قابل جستجو و کنکاش می سازد.

اخیرا، تری ایگلتون، یک نظریه پرداز سرسخت و مصر مارکسیست ادبی و فرهنگی به کاتولیسم چپگرایانه دوران جوانی خود رَجعت نموده، ضمن دفاع

6 M. Hardt and Negri, Empire, 2000
7 Habermas, Religio and Rationality, 2002
8 Ibid, 160
9 Ibid, 162
10 W. F. Haug, personsl communication.
11 M. Hardt and A. Negri, Empire

از مسیحیت در مقابل یورش الحادی ، در پژواک الهیات رهایی بخش امریکای لاتین، به نگارش در مورد عیسی مسیح و تعالیم وی از نقطه نظر مسأله انقلاب اجتماعی می پردازد.[12]
این سبک دینیِ قابل توجه در میان بخشی از چپ روشن‌فکر اروپا، با پردازش گسترده رولاند بوئر در مورد «مارکسیستهای انجیلی» و مارکسیستی که با مذهب دست و پنجه نرم می کنند- از گرامشی و بلوخ گرفته تا ایگلتون و ژیژک- تقویت شده است. [13]

آینده گرایی آمریکایی

در ایالات متحده بسیار مذهبی تر، هیچگونه چرخش مذهبی قابل مقایسه‌ای به چشم نمی خورد. در آنجا کم و بیش کتاب مقدس به انحصار راست در آمده است، هر چند که هنوز چپ آفریقایی-امریکایی واعظان سیاسی قدرتمندی چون جسی جکسون و روشنفکران مذهبی، مانند کرنل وست که خود را «مسیحی چخوفی»[14] خطاب می کند، دارد.
در حالی که چپ اروپایی به نشانه‌های مسیحی گذشته رجوع می کند، رفقای آمریکایی آن‌ها بیش از همیشه به چشم اندازهای بسیار کوته مدتی که چپ امریکای شمالی هرگز بدان بطور خوش‌بینانه ای نگاه نمی‌کرد، با کنجکاوی چشم می دوزد. اگر چه بعضی از بهترین ایده‌ها در مورد انتظارات اینده، هم یورش پست مدرنیستی و هم فروپاشی کمونیسم را از سر گذرانده، و خود را در شکل یک آینده گرایی جدید نشان می دهد. این شامل دو جریان قابل توجه می گردد، که جالب توجه ترین آن نوعی اتوپیسم جدید است، و دومی سیستماتیک و مکاشفه ای و پیامبرانه.
در دهه گذشته، دسته‌ای از متفکران رادیکال امریکا، فراست نقادانه و انرژی خلاق خود را به سوی اتوپی چرخاندند. انچنانکه فردریک جیمسون این امر را در مقاله استادانه خود در همین زمینه عنوان می کند؛ در حین انتظار برای ظهور اشکال جدید نیروهای سیاسی، «هیچ الترناتیوی برای اتوپی وجود ندارد»؛ او با درخشندگی نقادانه مخصوص به خود، فضل و حد

12 See his «Lungig, Flailing, Mispunching», London review of books
13 R. Boer, Christian of Heaven: on Marksism and Theology
14 G. Yancy, ed., Cornel West: A Critical Reader

وسیع ارتباطات خود، به تحلیل فانتزی اتوپیایی و نوشتار اتوپیایی می پردازد.[15] جیمسون عنوان می کند، اتوپی دارای یک نقش حیاتی سیاسی است «از این نظر که آن ما را دقیقاً مجبور به تمرکز بر خودِ دگرگونی و گسستِ [اتوپیایی] می کند: یک تفکر و عبادت بر آنچه که در حق خود غیرممکن و غیر قابل اجراست».[16]

جیمسون فقط آخرین شارح در یک جرقه تماشایی از اتوپیسم خلاق آمریکایی می باشد،که یک قطب محسوب می شود؛ و او با تمرکز بر اتوپی «مورد طلب»، «گسست» آینده آن و اشکال ادبی ان، فراتر از همه داستانهای علمی تخیلی می رود. در یک نمونه کاملاً متفاوت دیگری، جامعه شناس اریک اولین رایت، یک پروژه اتوپیایی واقعی را در سالهای ۱۹۹۰ ، با ایجاد یک شرکت جمعی بزرگ برای طراحی رادیکال مهندسی اجتماعی و اقتصاد رسمی و نظارتی، راه اندازی کرد؛ یک تمی که تا حدی متفاوت از جیمسون است اما نه انقدر که سبک و منابع شان حاکی از آن باشد. هر دو آن‌ها مجذوب تخیل اتوپیایی هستند، یکی به عنوان یک تحلیلگر داستانهای تخیلی، و دیگری به عنوان نویسنده و مروج داستانهای (اجتماعی) علمی تخیلی. تاکنون، پروژه اتوپیای واقعی پنج کتاب را منتشر کرده است، در حالی که خود رایت پسگفتارهای استراتژیک بلند پروازانه ای می‌نویسد که در آنها خواهان درک سوسیالیسم «به مثابه یک الترناتیو برای سرمایه داری، به عنوان یک پروسه توانمندی اجتماعی در مقابل دولت و اقتصاد»، است؛ این آثار به مثابه تجسم اتوپیای واقعی منتشر می شوند.[17]

با وجود گام بلند و موضع سرسختانه خود در برابر باد مخالف زمانه، طراحی پروژه، مخصوصاً در نظر ساکنان شمال اروپا، تا حدی عجیب بنظر می رسد. بخشهای اقتصادی، با تشبیهات انتزاعی اشان حول یک جامعه سعادتمند و بطور کلی پرهیز از یک تفکر استراتژیک در باره اینکه چگونه جامعه موجود را می‌توان تغییر داد، اتوپیایی کلاسیک محسوب می شوند. اما انها، از سوی دیگر، اغلب در اهداف خود، بطرز قابل ملاحظه ای میانه رو و یا محتاط هستند. از همین رو مثلاً جان رومر یک طرح مبتکرانه برای

15 F. Jameson, Archaeologies of the Future.

16 Ibid., 232

17 Cohen and J. Rogers, Associations and Democracy; Equal Shares: Making Market Socialism Work; Bowles and H. Gintis, Recasting Egditarianism,...Wright, Compass Points, New left Review.

سوسیالیسم کوپنی، یک جامعه بازار که در آن حقوق مالکیت به شکل سهام کوپنی به شهروندان بزرگسال اعطا می شود، ارائه می دهد. همزمان او در می‌یابد که تقلید از شیوه موجود باز توزیع مالیات در شمال اروپا بیش از حد رادیکال است :« من شک دارم که جوامع بزرگ، در طول عمر ما، به بازتوزیع درآمد از طریق مالیات بدان شکلی که در اروپای شمالی مرسوم است، رأی دهند».[18] در یک جلد دیگر، که به طرح درآمد پایه و به «کمک های اهدایی» برای همه جوانان اختصاص یافته است، یک نظر انتقادی (البته امریکایی) با مقایسه این سیستم با شیوه موجود سوئدی چنین نتیجه می گیرد: «دولت رفاه کاملاً توسعه یافته سزاوار اولویت داشتن بر درآمد پایه را دارد چرا که آن، آنچه را که درآمد پایه قادر به انجام آن نیست، انجام می دهد: ان بر آورده کردن حداقل نیازهای خاص انسانی را تضمین می کند.»[19] به عنوان اتوپی، جنبه سیاسی پروژه از این نظر ابتکاری است که آن بطور تئوریک و از طریق نظرات متفاوت، درواقع چهار تجربه موجود مبتنی بر دموکراسی های حزبی، اعم از شیکاگو تا بنگال غربی، را مطرح نموده و به بحث می گذارد.[20]

جغرافی دان و مورخ شهری دیوید هاروی برای نوعی «اتوپی دیالکتیکی» متهورانه ای در *فضاهای امید* (۲۰۰۰) تلاش می کند. نظرات استادانه آن در توضیح فرق فاحش بین دیالکتیک تاریخی مارکسی قرن نوزدهم و ساختارهای اتوپیایی، ممکن نیست همه کسانی راکه در اصل دلسوز هستند، را متقاعد کند. در حالی که جهانی شدنی که ایالات متحده محور آن است ممکن است «بی نظمی» باشد، اختلاف بین وعده‌های ایدئولوژیکی و تحول اقتصادی، یا «مشکلات» ایجاد شده توسط تأثیرات خارجی بازار، به سختی تضاد به معنای مارکسی وابستگی ساختاری و همچنین ناسازگاری را ایجاد می کنند.[21] با این حال، در اینجا «صحت» تئوریکی کمتر مورد نظر است. هاروی، که هنوز با افتخار کاپیتال مارکس را آموزش می دهد، چند اصل جالب اتوپیایی را برای یک «معمار شورشی بر سر کار»، و پیاده روی اتوپیایی در بالتیمور ۲۰۲۰ الهام گرفته از بلامی، ارائه می دهد، که او به طور خود انتقادی در ان درنگ می کند.[22] در تاریک ترین

18 J. Roemer, «A Future for Socialism», in Equal Share

19 B. Bergmann, «A Swedish Style Welfare State or Basic Income? Which Should Have Priority?»

20 See Fung and Wright, Deeping Democracy»

21 D. Harvey, Spaces of Hope

22 See S. Buck Morss, Dreamworld and Catastrophe

اوقات خود، مارکسیسم اروپای مرکزی یک شاهکار منحصر بفرد در تفکر اتوپیایی و «اگاهی متصور» را وقتی ایجاد کرد، که ارنست بلوخ کتاب سه جلدی *اصل امید* را در سال ۱۹۵۴، هر چند که آن خیلی زودتر نوشته شده بود، منتشر کرد. اگر چه، در زمینه حاضر، این ژانر در قسمت شرقی اقیانوس اطلس هنوز به شکوفایی نرسیده است.

در سالهای ۱۹۹۰، وقتی که اکثر مردم به هنگام بحث «انتقال»،افکارشان به تغییر اروپای شرقی از سوسیالیسم به سرمایه داری معطوف می شد، از بینگ هامپتون در نیویورک این پیام آمد که درواقع جهان در حال گذار از سرمایه داری به چیز دیگری، که ویژگی آن نامشخص بود، پیش می رود. امانوئل والرشتاین در *تخیلگرایان* ، ادعا کرد«ما در گذار از نظام جهانی موجود، جهان اقتصادی سرمایه داری، به سیستم یا سیستم‌های جهانی دیگری هستیم»؛ *تخیلگرایان* اثری است که هدف آن «ارزیابی هوشیارانه، عاقلانه و واقعی از سیستم‌های اجتماعی جهان، محدودیت‌های ممکن، و حورزه های باز آن‌ها برای خلاقیت انسانی» اعلام گشت.[23]

جیووانی اریگی،البته پس از بینگ هامپتون، یک پروژه موازی را هدایت کرد که به نتایج مشابه، هر چند چشمگیرتر، رسید. در قرائت خود از تاریخ سیستم جهانی، اریگی سه نتیجه را برای «بحران جاری شیوه انباشت» محتمل دانست.[24] اول، که «مراکز قدیمی» تاریخ سرمایه داری را از «طریق تشکیل یک امپراتوری واقعی جهانی» خاتمه می دهند؛ دوم، اینکه یک پلیس جهانی جدید ظهور می‌کند اما فاقد «حالت و توانایی‌های جنگی» لازم است، و در نتیجه «سرمایه داری («ضد بازار») پژمرده می گردد»؛ و نهایتاً سوم، «تاریخ سرمایه داری» بخاطر سوختن در «خوف (یا جلای) افزایش خشونت، بپایان می رسد». در این دیدگاه، عنصر مهم جهان-سیستم نقش هژمونی اقتصادی و همچنین سیاسی است. هژمون فعلی، ایالات متحده از سالهای ۱۹۷۰ به بعد در حال افول بوده است. همچون گذشته، گسترش مالی کنونی سرمایه داری نشانی بر و یا وسیله‌ای برای بحران عمیق هژمونی جهان-سیستم است. سرمایه داری از دو جهت تهدید می شود: از طریق تقویت طولانی مدت قدرت کارگران بخاطر جهانی شدن و قطبی گشتن، و نیز از طریق تضعیف دول و کاهش ظرفیت انان برای حفاظت از سرمایه و میانجیگری اجتماعی در نتیجه بی‌اعتباری و عدم مشروعیت رفرمیسم دولتی(انچه که والرشتاین

23 I. Wallerstein, Utopistics, T. Hopkins and I. Wallerstein, The Age of Transitions Trajectory of the World System

24 G. Arrighi, The Long Twentieth Century

«لیبرالیسم» می نامد).
بنا بر والرشتاین، مکانیسم اصلی که به سرمایه داران توانایی محدود نمودن «فشار سیاسی» منتج از روند تاریخی سکولاریستی در جهت افزایش قدرت طبقه کارگر، از طریق دموکراتیزه شدن و کانالهای دیگر، داده است، این امر بوده است که « این بخشها به ناحیه های دیگر در اقتصاد جهانی که بطور متوسط کشورهای با دستمزد پایین هستند، جابجا می شوند» . اما «امروز مشکل این است که پس از پانصد سال، جاهای بیسار کمی برای این جابجایی وجود دارد»[25] در اینجا والرشتاین تحریف جدیدی از استدلال ۱۹۱۳ روزا لوکزامبورگ در مورد فروپاشی کاپیتالیسم ارائه می دهد: «سرمایه داری به سازمانهای غیر سرمایه‌داری اجتماعی برای تنظیم توسعه خود نیاز دارد، [اما] آن هر نهادی که به تنهایی می‌تواند هستی او را تضمین کند، را هضم می کند».[26] در آن زمان، لوکزامبورگ در فکر حوزه های غیر سرمایه داری به مثابه بازار های لازمِ صادرات و به عنوان ارائه دهندگان مواد غذایی ارزان بود.
هیچکدام از این تزها بطور وسیع، علیرغمِ احترام فکریِ عمومی نسبت به نویسندگانش، مورد قبول حتی جناح چپ واقع نشد. ملموس ترین بحث، اما بسختی قابل قبول، این قضیه است که با تضعیف قدرت ایالات متحده بعد از دوران اوجش، سرمایه‌داری جهانی دچار بحران سیستماتیک می گردد. این فرموله بندی جیووانی اریگی کمتر از همیشه پیامبرانه می نماید، و احتمال ادامه هژمونی پست-امریکایی با ادامه اوجگیری چین و ظهور هند به عنوان یک بازیگر بزرگ، بیش از پیش محتمل می نماید. چوب دو امدادیِ اهمیت غلبه تاریخی هژمونی سرمایه‌داری همچنان دست بدست می گردد-و به دست فرناند براودل رسید- بجای اینکه استدلالی غیر قابل نفی گردد؛ برای مخاطبانی که (هنوز) قانع نشده‌اند، آثار تطبیقی جیووانی اریگی و بورلی سیلور، *هرج و مرج حکومت در نظام جهان معاصر* (۱۹۹۹) درانتقالات هژمونیکی مجموعه‌ای از گزاره های قابل قبول در مورد پیامدهای احتمالی یک انتقال جدید را نتیجه می‌گیرند، بدون آنکه اختتامِ اجباری سرمایه‌داری را پیش‌بینی کنند.[27] والرشتاین به چشم انداز بلند مدت خود گیر کرده است، اما به نظر می‌رسد روشنایی تحلیل وی بر معادلات سیاسی جهانی در بیست سال آینده متمرکز شده باشد، تا اینکه انقراض

25 I. Wallerstein, The Decline of American Power
26 R. Luxenburg, The Accumulation of Capital
27 R. Brenner and D. Harvey Tracking Global Turbulence” NLR 20

سیستماتیک.[28] در مقایسه ، سمیر امین اقتصاددان مصری در کتاب اخیر خود در *فرای هژمونی ایالات متحده؟* یک تحلیل هوشیارانه جهانی با یک برنامه ژئواستراتژیکی چپگرایانه است. قدم نهایی از سیستم جهانی سرمایه‌داری به جغرافیای سیاسی و اقتصادی، فقط توسط مرحوم اندره گوندر فرانک، که در طی طول عمر خود یک بدعت کار علمی و بت شکن بود، برداشته شده است: «بهتر است (سرمایه داری) را فراموش کنیم و به موشکافی خود در باره واقعیت تاریخ جهانی ادامه دهیم». [29]

برگرفته از:
یوران تربورن، بخش کوچکی از کتاب: از مارکسیسم به پست-مارکسیسم.

Göran Therborn, From Marxism to Post-Marxism, p 138-148

28 See Wallerstein ”Entering Global Anarchy”, NLR 22 and 40
29 Andre Gunder Frank, ReOrient.